



سال ششم ابان و آذر ماه ۱۳۱۷ شماره ۷۰۶

عقاید و آراء

شعر فارسی نقصها و طریق اصلاح آن

۱

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آنگاه که آدمی در ورطهٔ آلام غوطه میخورد، وقتی که خاطر مرگ و نیستی و یأس و نومیدی دل او را در شکنجهٔ عذاب می‌نهد، آنوقت که باد یار و دیوار آشفته و پربشانش میدارد، زمانی که آغاز و انجام این جهان بی‌آغاز و انجام را بخاطر می‌آورد، هنگامی که خوبشتر را ذره وار در مهب بادهای سخت عجز و ناتوانی سرگردان می‌یابد و یا دیدن عجزها، ناکامیها، یأسها، مظلومیها، نادانیها و بی‌خبریهای ابناء نوع آزرده و اندوهناکس میسازد: در او تأثراتی پدید می‌آید که خواه و ناخواه زبان-این عضو ناقص ولی گرانبها که یرده از اسرار آدمی تواند گرفت- بشطری از آن گویا میشود تا بحکم «المصدر اذالم ینفث جوی» دردهای درونی اندکی آرامش یابد و آتش درد خرمن هستیش را یکباره بر باد فنا نهد. چنین گفتار هرچه باشد- موزون یا بی‌وزن-

مقفی یا مرسل - مقصود یا غیر مقصود - مکرر یا غیر مکرر ...^۱ نگارنده آنرا «شعر» میگوید زیرا بیندار من «شعر کلامی است که زاده احساسات و عواطف و آلام ما باشد» و با بقول معروف ایجاد قبض یا بسطی در خاطر شنونده و خواننده کند.

در باب لزوم یا عدم لزوم چنین کلامی چیزی نمیگویم زیرا احتیاج مبرم ما بچنین مایه تسلی که هزاران سال متمادی در میان بشر بر جای مانده و حتی از آنروز که پر تو عقل خانمانسوز بر ساحت جانش نافقه خود را بدان سرگرم ساخته است: خود بهترین دلیل لزوم آنست و گذشته از این چگونه ممکن است بیعلت احتیاج و ضرورت چیزی در میان افراد مختل و عاقل آدمی پدیدار گردد و آنگاه اینهمه سال بر آن بگذرد و هر روز جوانی و طراونی نویابد؟

از همین زبان عواطف و احساسات - اگر چه ناقص و محدود هم باشد - در بر انگیزختن عواطف و احساسات و بالنتیجه در استفاده از آن برفع جامعه سودهای فراوان میتوان برد چه بیهوده نیست که گفته اند: «سخن کز دل برآید لاجرم بنشیند اندر دل» و حتی نظامی عروضی در تعریف شعر میگوید «شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت اتساق مقدمات موهمه کند و التمام قیاسات منتجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و منی بزرگ را خرد و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و بایهام قوت های غضبانی و شهوانی را بر انگیزد تا بدان ابهام طباع را انقباضی و انبساطی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب شود ...»

اما این فایده نباید مقصود بالذات شعر باشد چه در اینصورت اندک اندک به پلیدیهای اغراض آلوده میشود و از همین جا است که در کشورهای اروپائی دسته بزرگی از شعرا به «شعر مجرد» قائل شده و در شعر دست از بیان عقاید و آراء و گاه اغراض شخصی که متأسفانه شعرای ما دیرگاه بدان دچار بودند کشیده و آنرا تنها وسیله بیان آلام و تأثرات و غمها و شادیهای بشر قرار دادند.

۱ - اشاره ایست بقدری قدامت در باب شعر که میگفتند: شعر کلامی است

بهر حال شعر خواه مجرد و خواه اجتماعی، بجامعه و روحیات افراد يك کشور و حتی باوضاع طبیعی و سیاسی و مذهبی و اجتماعی يك قوم بسته است و از همین جهت است که آنها باید از لوازم حیاتی يك جامعه شرد و وقتی که شعر از میان جامعه ای رفت آنها مرده و بیجان پنداشت چه افرادی که از حلیه جان و از نعمت دل، محروم باشند در شمار زندگان در نمیآیند. و نیز از همین جهت است که شعر را باید معرف درجه دقت احساسات و افکار و عواطف و علو درجه روحیات یک قوم شرد. شما وقتی يك غزل دقیق عرفانی حافظ و یا چندبیت از دقایق افکار مولوی مطالعه کنید طبعاً و بی مقدمات فکری درمی یابید که قوم ایرانی يك روز و عرفان و افکار اشراقی بعد از اعلانی اعتلا بسته بود و نیز وقتی حماسیات بعد از فردوسی را با آثار فردوسی و دقیقی مقابل کنید خواهید دانست که روح حماسه سرانی و قربانه آتش ملیت چگونه در میان يك قوم بر اثر اتفاقات و حوادث ناگوار راه فنا و زوال گرفت. وقتی قصاید مذهبی و زاهدانه سنائی و خاقانی و کمال الدین اسمعیل و امثال ایشان را مطالعه کنید در می یابید که روح زهد و ورع چگونه روزی بر اثر سیاست غزنویان و سلاجقه در جامعه و بالنتیجه در شاعران آن جامعه ایرانی ظهور کرد.

پس ناچار شعر همانطور که زاده فکر يك قوم است با سایر آثار فکری قوم و در حقیقت با اخوات و نظائر خود بستگی شدید دارد و روز بروز با آنها و با زبان و ملیت و آثار فکری و روحی يك قوم در تغییر و تحول و تکامل است. در اروپای کهن يك روز یونان قدیم و سپس پیروی از آت روم ادبیاتی خوب داشت ولی هجوم وحشیان ظلمت جهل و محنت را با خود در اروپا در آورد و چون بحران عجیب و متمادی مدنی اروپا سپری شد و فلاسفه و هنر مندان بزرگ در دنبال برخی علل دوره بازگشت (رنسانس) را در اروپا بوجود آوردند شعر اروپائی باز هنجار کهن را پیش گرفت. این طریق تا هنگامی که تمدن اروپای آنروزه نتوانست از درجه تمدن قدیم اعتلا جوید برقرار بود ولی هر چه در تمدن و علوم اروپائی آثار تجدد بیشتر آشکار شد حاجت بتجدد دی در طریق سخن گوئی نیز مسلمتر گشت.

زیرا تمدن نو افکار و زندگی نوی بوجود آورد و با زندگی نو عواطف و آراء تازه و حتی کلمات و اصطلاحات جدیدی پدید آمد که خواه و نا خواه میبایست در شعر داخل شود اما گروهی که سبک روم و یونان قدیم را بغلط پیروی میکردند و از اینجهت نام «پستودو کلاسیسیسم» بر روش ادبی آنها اطلاق میشود دچار قیود و حدودی بودند که تجاوز از آنها خرق عادت گذشتگان و بالنتیجه کفر و مذموم میدانستند (!) و درست مانند کسانی که در فلسفه نمیخواستند خارج از سخنان ارسطو و افلاطون بیبحث تازه ای پرداخته و مطلب جدیدی اظهار کنند، این ادبای کهنه پرست نیز تصور نمینمودند که میتوان از حدی که ادبا و شعرا و نویسندگان گذشته بدان رسیده اند قدمی فراتر نهاد و از اینجهت با کسانی هم که میخواستند قیود کهن را دور افکنده و آنچه را در دل دارند بر زبان بیارند بجداال بر میخواستند و از هر طریق که میتوانستند از اشاعه افکار آنان جلوگیری میکردند اما سرانجام طبقاتی جدید با آوردن سبکها و طرقی مانند روش عقلی (راسیونالیسم) و سبک احساساتی (سانتی مانتالیسم) نائل شدند و بالاخره سبک رومانتیسم توانست آخرین ضربات شدید را بر پیکر بیروح و بی مغز کلاسیک وارد کند، مقصود کلی رمانتیک ها اینست که قریحه نویسنده و شاعر باید علی الاطلاق آزاد و از قیود و حدودی که مایه خاموش کردن نایره احساسات است برکنار باشد و از این روی باید با کلیه قواعدی که از آزادی فکر شاعر یا نویسنده میکاهد (و اتفاقاً در سبک کلاسیک کاملاً آشکار بود) مخالفت کرد چه «هنر» باید بیان حقیقت و واقع کند (خواه حقیقت خارجی طبیعت و خواه حقیقت ذهنی هنرمند) ولی قیود و قواعد بیمورد مانع آن در این کار میگردد و آنرا از شکوه و سادگی و بیان تأثرات و مسرات باز میدارد و نمیگذارد بتمام معنی آئینه حقیقت باشد و اگر هم خواست بیان حقیقت کند چندان بزبورها و زینتهای بیمورد پوشیده شده که حقیقت از وراء آنها حکم شعبی گرفته است.

یکی از عیوب دیگر آثار کلاسیک يك نواخت بودن آنهاست در صورتیکه تنوع از لوازم هر چیز خصوصاً ادبیانست که با فکر و روح و احساسات مردم کار دارد و آئینه زندگی بشر است. بر رویهم سبک رومانتیسم بیشتر بمسائل واقعی تاریخی و نیز

موضوعات خیالی و خارق العاده، توصیف علائق شدید و ابراز شور و حالت و هیجانی در قبال طبیعت متوجه است شاعر یا نویسنده رمانتیک همیشه دنبال یکدنیای ایده‌آلی می‌گردد که در آن احساسات عالیّه خود را بهترین وجه محقق یابد و بعبارة آخری چون بعض فلاسفه آرزوی «مدینه الفاضله» ای میکنند که جز در ذهن او نیست و چون آنرا با دنیای خارجی تطبیق میکنند دچار یأس و تلخکامی و حتی بدبینی نسبت بافرااد بشر و گاه نسبت بسرنوشت عالم و حیات می‌گردد. گذشته از این یکی از خصایص دیگر سبک رمانتیسیم وجود صبغه عرفانیست در آن و این خود از نتایج اقبال با احساسات رقیق و ترجیح آن بر عقل است.

سبک رمانتیک نخست دچار مخالفت شدید طرفداران سبک کلاسیک گردید ولی سرانجام فاتح شده دیرگاهی در ادبیات اروپائی سبک عمومی شمرده میشد. سبک رمانتیک خود بشعب کوچک نازه‌ای تقسیم میشود، ولی زیاده رویهایی که در سبک رمانتیک مخصوصاً از حیث جنبه خیال پرستی در آن بود و نیز نقائص دیگر سبک رآلیسم را در اروپا بوجود آورد که بیشتر متوجه است بتوصیف حیات اجتماعی چنانکه هست نه چنانکه باید باشد ولی همین فکر ر آلیسم نیز بنوبه خود دچار تغییرات و تحولات عظیمی گشت و بهر حال ادبیات اروپائی با تمدن عظیم مادی آن دو شادوش در ترقی و تکامل است و بر خلاف آنچه تصور میشود غلبه تمدن مادی کنونی از رواج بازار ادب اروپائی نکاسته و تنها افکار جدید سبکهای جدیدی در آن بوجود آورده است و عین این سیر ادبی زنده ترین ملل متمدنی بر مائت می‌کند میان تغییراتی که از طریق ترقیات فکری و مدنی در حیات یک قوم پدید می‌آید و تغییر سبک و لهجه و افکار ادبی نسبت مستقیم موجود است.

از این مقدمه که در حقیقت مقدمه اول گفتار ماست باید بمقدمه دیگری در ماهیت شعر فارسی و پیدا شدن آن بپردازیم اما هم اکنون می‌گوئیم که در اینجا نمیخواهیم از جزئیات مسائل بحث کنیم و نظر ما در اینجا تنها بییان کلیاتی است که بعداً مورد حاجت خواهد بود.

پیدائشی شعر ترو ضی فارسی دوره اسلامی نخستین بار مرهون سخنگویان و متذوقین خراسانت و انگیزه شعرای خراسان خواه امری سیاسی و ملی و خواه هر علت دیگر باشد از اواسط قرن سوم (اگر محمد بن و صیف سگزی را اولین شاعر بدانیم) و حتی بعقیده برخی از اوایل این قرن (اگر حنظله بادغیسی را با قبول اینکه در حدود ۲۲۰ مرده است نخستین گوینده فارسی بشماریم) بوجود آمده است. در ابتدای امر شعر فارسی محتوی موضوعات ساده و ابتدائی بوده و اگر چه جز در برخی موارد چندان شیوا و دلچسب نیست ولی بهر حال سادگی زیاد بدان لطفی خاص می بخشد که نظیر آنرا در ابیات بلند و محکم انوری یا خاقانی و کمال الدین اسمعیل و امثال ایشان نمیتوان یافت. نزدیکی بطبیعت، سادگی زبان، روشنی و صراحت خیالات از خصایص آنهاست و از همه بالاتر نزدیک بودن آنها بزبان دری پاک و ساده و عمومی لطافت و چسبندگی خاصی بدان میبخشد.

اما عیب بزرگ شعر فارسی که هم از روز نخست بدان گرفتار شد مدح بوده است و همین امر خود شاعری را بشکل پیشه و حرفه‌ای در آورد که شاعر از آن تنها برفع حوائج نظر داشت و گاه کار بجائی میرسید که شاعر حتی از عوام الناس نیز در بیذوقی و بیدلی فرا تر میرفت و گوئی جز یکمشت الفاظ دروغ و بیسر و بن که وسیله تکدی باشد چیز دیگری در دست نداشت و بر در هر خانه آن الفاظ را تکرار میکرد و این حالت هر چه بر عمر شعر خراسانی میگذشت بیشتر شدت میگرفت در این ایام کمتر کسی را مانند دقیقی و فردوسی و فخرالدین اسعد کرکانی می‌بایم (از آثاری که در دست است) که در شعر به تنوعی از لحاظ شعر مجرد نظر داشته باشد بلکه هر کس با زبانی و لهجه‌ای خاص که مایه‌وده بدان نام سبک میدهیم همان سیرت گذشتگان را پیروی میکند و مهمترین ابتکار او مثلاً در اینست که مضمون تازه‌ای برای ستایش مدوح بدست آورد و یا بعبارت دیگر راه نو تری برای تکسب و تکدی بیابد.

برخی از شعرای دیگر که بخیال خود آهنگ تجدیدی داشتند شعر را از مقام متوسط قبلی خود نیز فرور آورده مشحون با اصطلاحات و خیالات خشک علمی کردند

و آنرا وسیله اظهار اطلاعات علمی و فلسفی و زهد و ورع و امثال آن قرار دادند و از اینجهت است که قسمت اعظم از اشعار شاعرانی چون خاقانی و انوری و حتی سنائی را نمیتوان شعر گفت بلکه باید تنها وسیله اظهار فضل و دانشی همرد خصوصاً ازین میانه حدیقه سنائی و با آثار دیگری که پیروی از آن سروده شده اند نه فقط شعر نیستند بلکه در عین استحکام نظمى خشك و بیمزه و تنها معرف دانش و اطلاعات کوبنده اند نه نماینده رقت احساسات و لطف ذوق وی که لازمه يك شاعر واقعی است .

البته در میان آثار شعرائى که از دوره غزنوی تا حمله مغول میزبستند نباید از وصف ها و افکار لطیفی که گاه در برخی از اشعار مشاهده میشود غافل بود ولی در عین حال باید در نظر داشت که اینها در کمال نقص و در حد اعلاى یکنواختی است . شعرای متعدد این دو قرن گوئی تمام عواطف خود را از یکدیگر وام کردند و در هر وامی که صورت می پذیرفت مبالغی از آن در نزد وام دهنده میماند و بهره ناقصی بواکیر میرسید .

ممکن است هر شاعر استاد و صفها و با افکار عاشقانه خود را در قصاید و تغزلهای و غزلهای فصیح تر و زیباتری از سلف خود جاوه گر کرده باشد ولی آثار فصیح و ابیات با شکوه و فخیم او فاقد يك چیز و يك لطیفه است که بتنهائی بسراسر دیوان او و هزاران شاعر بزرگ چون او مبارزد و آن پیرایه سادگی و بساطت است که متأسفانه هرچه از شعرای دوره اول فرو تر آئیم فدای آن را بیشتر احساس میکنیم .
در اینجا ناچار يك سؤال پیش می آید و آن در چگونگی اشعار فردوسی شاعر بزرگ و کم نظیر ماست .

البته انکار قدر و مرتبه استاد طوس بواقع از حد انصاف دور است و فردوسی در حد خود يك شاعر واقعی و کسی است که در بسیاری از موارد خواسته و توانسته است شعر واقعی و مجرد نزدیک شود . قدرت او در وصف مناظر و نزدیکى شدیدوی بطبیعت و در عین حال قدرت او در درك و توصیف لطائف هر منظره و مهارتی که در بیان عواطف انسانی دارد و شجاعتی که در اظهار عقاید خود بکار میبرد در کمتر

از شعرای فارسی زبان دیده شده است؛ اما اگر بخواهیم اثر عظیم او را هم با معیارهای انتقادی جدید از نظر حماسی بنگریم آنرا حماسه و ملحمه بمعنی واقعی خود نمیتوانیم یافت چه در آن يك نظر فلسفی معین و تسفی تعقیب نمیشود چنانکه مثلاً در منظومه «بهشت گمشده» میلتنون (شاعر انگلیسی ۱۶۰۸ - ۱۶۷۴) دیده میشود (نظر اساسی و فلسفی میلتنون در این منظومه جدال بین خیر و شر است). بلکه اگر بخواهیم مقام واقعی و مشخص شاهنامه را معین کنیم ناچاریم آنرا (بنا بر انتقاد جدید اروپائی) مانند ایللیاد «هومر» و «آغانی رولان»^۱ در جزء داستانهای منظوم پهلوانی در آوریم که شاعر با پیروی از يك اساس و متن تاریخی احساسات و خیالات و عواطف و افکار خود را (تنها از حیث ساختن و پرداختن ظاهر داستان) دخالت داده باشد. - پس با این مقدمه ما یا باید برای حماسه تعریف تازه ای (خاص خود) بوجود آوریم و با ادبیات فارسی را از داشتن حماسه بمعنی واقعی و درست و کامل خود محروم بدانیم.

عین این کیفیت را در موضوع «درام» مشاهده میکنیم و اصولاً ادبیات فارسی بشدت فاقد اینقسمت جانبخش ادبی است. در داستانهای منظوم ما نیز (مراد داستانهای عاشقانه است) عدم توجه شدید گوینده بيك منظور غائی بنیکی آشکار است و حتی معلوم نیست گوینده از ایجاد بيك پهلوان و یا بيك «صنم» در داستان خود بکدام غایت متوجه است و یا او را نمونه کدام دسته از دسته های اجتماعی قرار میدهد. اشخاص داستان احوال متلون و متناقضی دارند که در بيك فرد متعارفی کمتر نظیر آن دیده می شود مگر اینکه واقعاً فرد متلون المزاجی باشد و آنگاه با تعریفی که سراینده داستان از پهلوان خود در ابتداء داستان

۱ - رولان نواده شجاع و محبوب شارلمانی است که در جنگهای این امپراطور در اسپانیا در دره «رونسو» مقتول شد. رولان وقتی که خود را محصور دشمنان یافت خنجر خویش را چنان بر صخره ای نواخت که شکاف بزرگی در آن ایجاد کرد و آن شکاف بعد ها نام او را گرفت. رولان از سرداران محبوب فرانسه و موضوع حماسه معروف «رولان خشمگین» تصانیف «آربوست» (شاعر مشهور ایتالیائی ۱۴۷۴ - ۱۵۳۳) است.

مینماید خلاف این امر نسبت بیهلوان تصور میشود. علاوه بر این هر داستان باید طوری پرداخته شود که وقایع آن با عادت اهل جهان و بعبارت دیگر با طبیعت و حقیقت منطبق تواند شد تا خواننده در حین مطالعه با امر غریب و غیر معتادی مواجه نشود مثلاً شما در حین خواندن داستان لیلی و مجنون نمیتوانید در یابید که مجنون با چه نیروئی در بیابانهای سوزان عربستان بی هیچ وسیله زیستن این همه قدرت حیات مییابد و حتی از لیلی که همه وسائل زندگی برای او مهیاست بیشتر زندگی میکند. یا وقتی می بینید مثلاً پدر یا مادر مجنون یکراه از خانه خود بیدار مجنون که مأوی و جای معینی ندارد میروند و مثلاً او را بی تحمل رنج و تعب زیاد در يك بیغولۀ دور دست مییابند: ناگریز بانکار و تعجیبی دچار میشود. همینطور در داستان خسرو و شیرین وقتی می بیند فرهاد در قبال شیرین و در درگاه پادشاهی او بخاک افتاده و می غلطد ناچار از خود میپرسید که این شیرین یا اطرافیان او چگونه عکس العملی نشان نمیدهند و این چه رمز و سری است که هیچگاه ندیده و نشنیده اید. اگر داستان مجموعۀ غرائب و عجائب بود ما ایرادی بر نظامی نمیتوانستیم گرفت ولی اینقدر میدانیم که میان داستانی که يك شاعر متفکر و استاد و دانشمند میسازد با قصه ای که يك پیرزن برای نوۀ خود میگوید تا او را بخواباند ناچار فرق بسیاری باید وجود داشته باشد. عین همین حالت را وقتی می بینید زلیخای پیر و شکستۀ جامی و فردوسی بيك دعای یوسف دختری جوان میشود و عمری دو باره مییابد، در خود حس میکنید: تمام داستانهای بعد از نظامی خواه تقلیدی و خواه ابتکاری دچار همین نقصها و بیبیها هستند و من بواقع نتوانسته ام هنوز يك داستان منظوم فارسی را یکبارۀ از آغاز تا انجام بخوانم و یا از توصیفات زائد و حشوها و زوایدی که بکلی داستان را از روش معینی دور میدارد خسته نشده و آنرا دور نیندازم. - نقص دیگر داستانهای منظوم ما در اینست که حوادث داستان را فلسفۀ متسقی بوجود نمیآورد و بعبارت دیگر از راه تحلیل معرفۀ النفسی نمیتوان دریافت که پیدائی فلان حالت نتیجۀ کدام حالت نفسانی قبل است و این حالت نفسانی اخیر را نیز کدامین علت خارجی بوجود آورده است. همرنگ شدن با محیط و تطبیق مناظر خیالی بر محیطی که داستان در آنجا روی میدهد هم کمتر در اینگونه داستانها مشاهده میشود و فی المثل

در داستان لیلی و مجنون از باغ سبز و خرمی که لیلی با دختران هم سال بدانجا میرود چنان وصف شده است که نظیر آنرا در عربستان سهل است در محیط زیبای مازندران هم نخواهید دید. علاوه بر این جمله چه در داستانهای منظوم و چه در هر چیز که شکل داستان داشته باشد (درام - رمان - ناول - حکایات و غیره) شاعر و نویسنده باید بیک امر بزرگ متوجه باشد و آن اینست که باید در هر یک از اشخاص داستان یکی از حالات و روحیات عمومی بشر بنحوی اتم مجسم و مشهود باشد. مثلاً: شهوت و خشم، ثامت و خست، خود پرستی و خود بینی، نوع دوستی و مهر و خوبی، نفع پرستی و ندیدن منافع دیگران، بدجنسی و خبث طینت، عشق و شیفتگی، فداکاری و جانبازی، سختگیری و انتقام، رشک و حسد، شهرت طلبی و حب مقام - و امثال اینها با تمام مظاهر خود هر یک در یکی از اشخاص مجسم باشد (البته داستان ساز در انتخاب هر یک از این خصائل بنامی یا بعکس مختار است و فی المثل ممکن است در یک داستان تنها یکی از این خصائل یا دو تای آنها مجسم شده باشد). وصف این حالات و خصائل و غرائز باید بطور غیر مستقیم در ضمن حکایت و شرح حال بکنفر و بصورت داستان صورت گیرد و نویسنده خوب کسی است که وصف او در نهایت کمال خود عمومی و جاودانی و قابل انطباق بر تمام ادوار و ازمنه و طوایف و اجتماعات باشد. - اما این نقص بزرگ داستانهای منظوم فارسی را هم خواننده خود با یکبار قرائت هر یک از داستانها بنیکی خواهد یافت و جز یکی دو نمونه ناقص در داستانهای منظوم فارسی نمونه (تیپ) دیگری مشاهده نخواهد کرد. پس با وجود این همه نقائص (که من باحصاء یکی از هزار آنها توفیق یافته ام) ما باید خود را فی الحقیقه از داشتن داستانهای منظوم حسابی محروم بدانیم و فقط این داستانها را مقدمه پیدا شدن داستانهای کامل و درستی در ادوار ادبی بعد بشماریم. البته چون سخن مادر نثر نبود از داستانهای منثور فارسی که چند نمونه ناقص و بسیار مهمل قدیم و جدید آن بهیچ روی قابل توجه و دقت نیست چشم پوشیده ایم. با آنکه نمیخواستیم بحث در شعر فارسی را بدرازا کشانیم معیناً بیش از حد انتظار بدین امر دچار شدیم و از این روی سخنان دیگر خود را با شمارهای بعد موقوف میکنیم.